



سائول کریپکی

نکته مهم و اصلی در استدلال کریپکی کاملاً مخالف است با آن چه ایشان ادعا می‌کند. مسئله اصلی استدلال شکاکانه کریپکی (که در ادامه آنرا بیشتر توضیح خواهم داد) این است که دلیلی در دست نیست که علامت "4" تا بحال به معنای جمع بوده باشد (یا بر جمع کردن دلالت داشته باشد). درک این موضوع قدم نخست در فهم استدلال کریپکی است. فرض کنید آنطور که دباغ می‌گوید این علامت تا بحال به معنای جمع بوده است. در این صورت، به راحتی می‌توانستیم در پاسخ به شکاک مورد نظر در استدلال کریپکی بگوییم اکنون نیز از همان قاعده‌ای پیروی می‌کنم که در گذشته از آن پیروی کرده‌ایم. در این حال دیگر بستری برای استدلال شکاکانه که کاربرد فعلی شخص از "4" را هدف قرار

می‌دهد وجود نداشت. اما استدلال شکاکانه به شکل موثری بر هدف اصابت می‌کند زیرا شکاک می‌گوید نمی‌توان گفت که شخص در گذشته هنگامی که "4" را به کار می‌برده به تابع جمع دلالت می‌کرده و نه به تابعی که بطور مثال برای اعداد کوچکتر از 57 دقیقاً همانند جمع عمل می‌کند و برای اعداد بزرگتر کاملاً متفاوت. (اسم این تابع را تابع "سمع" بگذاریم. بر اساس این تابع حاصل 68+57 برابر با 5 است؛ نه 125). نکته مهم این است که کاربردهای شخص از "4" در گذشته (برای اعداد کوچکتر از 57) با تعریف تابع "سمع" سازگار است. بر این اساس شکاک می‌پرسد از کجا می‌دانید که در گذشته از تابع "سمع" پیروی نمی‌کرده‌اید.

دباغ استدلال شکاکانه کریپکی را با مسئله شکاکیت استقرا اشتباه گرفته است. زیرا که آن طور که ایشان مسئله را شرح می‌دهد مشکل این خواهد بود که دلیلی در دست نیست که "4" که در گذشته بر جمع دلالت می‌کرده است، اکنون و یا در آینده نیز چنین کند. حال آنکه، مسئله کریپکی چنین نیست. همانطور که گفته شد مسئله کریپکی این است که اساساً نمی‌توان گفت شخص در گذشته هنگامی که "4" را به کار می‌برده است از چه تابعی پیروی می‌کرده است. کریپکی به وضوح این مسئله را بیان می‌کند:

«شکاک در این شک می‌کند آیا بر اساس دستورالعملی که در گذشته به خود داده ام پاسخ "125" موجه است یا "5". شکاک استدلال خود را در غالب یک فرضیه شکاکانه ناظر بر تغییر در کاربرد طرح می‌کند؛ شاید هنگامی که در گذشته واژه "جمع" را بکار برده ام در اصل منظورم تابع "سمع" بوده است، علی‌القاعده هرگز دستورالعملی به خود نداده‌ام که با چنین فرضیه شکاکانه‌ای ناسازگار باشد.» (ن.ک: [1]، ص 13)

دباغ، با این حال استدلال شکاکانه کریپکی را نادرست می‌یابد. او در انتقاد به این استدلال می‌نویسد:

«بر اساس تلقی کریپکی از ویتگنشتاین، معنا دو مؤلفه دارد: نشانه مرده و تفسیر؛ اما بر اساس رأی ویتگنشتاین پژوهان ناقد کریپکی، معنا داری عبارت است از «نشانه در کاربرد». به عبارت دیگر، یک علامت مرده در یک جامعه زبانی آنقدر به کار بسته می‌شود تا جاندار گردد.»

در اینجا دو ادعا مطرح شده است: 1) استدلال شکاکانه کریپکی بر این پیش فرض استوار است که معنا وابسته به تفسیر است. و 2) کاربرد، معنا را متعین می‌کند (پاسخ استدلال شکاکانه). در زیر به این دو ادعا می‌پردازیم.

آیا استدلال شکاکانه کریپکی مبتنی بر «تفسیر نشانه مرده» است؟ خیر. استدلال شکاکانه بر دو اصل استوار است: الف) واژگان به شکلی نامحدود دارای ویژگی بکاربرده شدن درست/نادرست هستند. ب) آنچه معنا (پیروی از قاعده) را متعین می‌کند باید بتواند در حکم دلیل شخص برای بکار بردن واژه به نحوی که به کار برده شده است باشد.

این دو اصل کاملاً غیر تئوریک و مبتنی بر تحلیل معنای «معنا» و پیروی از قاعده هستند. اصل الف کاملاً مورد پذیرش و شهودی است؛ موارد نامحدودی وجود دارند که یک واژه می‌تواند برای کاربرد و ارجاع به آن‌ها استفاده شود. همچنین اگر کسی معنای واژه‌ای را می‌داند باید بتواند آنرا به درستی بکار برد.

اصل ب، به تفکیک مهمی میان مفهوم پیروی از قاعده و مفهوم مطابقت از قاعده اشاره می‌کند. مجموعه‌ای از رفتارهای شخص را می‌توان ذیل و در مطابقت با قاعده‌ای قرار داد بدون آن که آن شخص از وجود آن قاعده آگاه باشد. چنین رفتاری صرفاً مطابقت با قاعده‌ای است اما نتیجه پیروی از آن نیست. پیروی از قاعده نسبتی با قاعده است که شخص قاعده را پذیرفته باشد و قاعده او را به سمت رفتار مشخصی هدایت کند. این دو اصل کاملاً پیشا-تئوریک هستند به این معنی که هر تئوری در باره پیروی از قاعده باید این دو اصل را رعایت کند.

حال پس از این توضیحات مقدماتی به مسئله تعین معنا (پیروی از قاعده) بپردازیم. اگر فکتی وجود دارد که بتواند پیروی از قاعده و معنا را متعین کند باید هر دو شرط الف و ب را ارضا نماید. یعنی باید هم کاربرد درست واژه در شرایط نامحدود کاربرد (که هنوز رخ نداده است) را معین کند و هم بتواند در نقیض دلیل شخص باشد، یا به عبارتی شخص را به آن نحو از کاربرد درست هدایت کند. این دو شرط ویژگی هنجاری بودن معنا نام دارد.

کریپکی می‌گوید هیچ فکتی وجود ندارد که هر دو ویژگی را ارضا کند. او تمام کاندیداها-فکتهای مربوط به کاربرد و حالات ذهنی- را مد نظر قرار می‌دهد و استدلال‌های دقیقی علیه آنها طرح می‌کند.

برخی از حالات ذهنی به عنوان فکت کاندید برای تعیین معنا، مبتنی بر تفسیر هستند. بطور مثال، اگر عامل متعین کننده معنا را تصویری بدانیم که همراه واژه به ذهن فرد متبادر می شود، آنگاه آنچه (قاعده ای) که این تصویر بیان می کند مبتنی بر تفسیر است. در واقع در اینجا تصویر به ذهن متبادر شده همان «نشانه مرده» است (زیرا که به تنهایی هیچ چیزی در باره چگونگی بکار برده شد واژه نمی گوید) و نیاز به تفسیر دارد تا بتواند چگونه بکار برده شدن را نشان دهد. بر این اساس، تصویر نمی تواند قاعده را متعین کند زیرا که خود مبتنی بر تفسیر است.

اما کریبکی تنها به این گونه حالات ذهنی نپرداخته است بلکه حتی حالات ذهنی که مبتنی بر تفسیر نیستند را نیز در نظر گرفته است. کریبکی شرایطی را در نظر می گیرد که ادعا شود آنچه معنا را متعین می کند، تجربه ای است که شخص به شکلی بی واسطه معنای واژه را تجربه می کند. چنین تجربه ای را می توان تجربه سمانتیکی نامید. چنین تجربه ای متمایز از تجربه های دیگر است و هیچ ویژگی کیفی («کوالیا») خاصی هم ندارد. مطابق این نظر آنچه معنای «+» را متعین می کند، «تجربه معنای «+» است». چنین حالت ذهنی ای مبتنی بر تفسیر نیست و شخص بی واسطه به آن آگاهی دارد. کریبکی چنین حالت ذهنی را نیز متعین کننده معنا نمی داند زیرا همانطور که گفتیم معنا ناظر به موارد کاربرد نا محدود است اما حالت های ذهنی ظرفیت محدود دارند (زیرا که بستر آنها که ذهن است محدود است). از طرفی دیگر چنین تجربه ذهنی بدون هیچ ویژگی کیفی چگونه می تواند متعلق آگاهی بی واسطه شخص قرار بگیرد؟ (ن.ک: [۲])

پیچیدگی مسئله تعیین معنا (پیروی از قاعده) یکبار دیگر در این جا روشن می شود: معنا (پیروی از قاعده) ویژگی است که از طرفی باید در حوزه آگاهی شخص قرار بگیرد و بتواند دلیل او برای کاربرد درست واژه باشد و از طرفی دیگر باید بتواند متعین کننده موارد بی شمار و نا محدود کاربرد واژه باشد. اما بنظر نمی رسد چنین ویژگی وجود داشته باشد.

بنابراین، حالت ذهنی از جنس تجربه هم نمی تواند متعین کننده معنا باشد. بر خلاف آنچه دباغ می گوید این گونه نیست که استدلال شکاکانه کریبکی مبتنی بر پیشفرض تفسیری بودن معنا (یا آنگونه که دباغ می گوید مولفه تفسیر) باشد. شکاک می تواند استدلال شکاکانه را با موفقیت برای حالات ذهنی که مبتنی بر تفسیر نیستند نیز بکار برد. همچنین، می توان این استدلال را درباره هر نشانه ای که به تفسیر وابسته نیست نیز بکار برد. چه ویژگی در نشانه آن را قادر می کند تا بر موارد نا محدود کاربرد (درست) دلالت کند و در عین حال دلیل شخص نیز برای عمل باشد؟ پاسخ دباغ این است که «یک علامت مرده در یک جامعه زبانی آن قدر به کار بسته می شود تا جاندار شود». اما کاربرد چگونه نشانه ای را «جاندار» (معنا دار) می کند. برای چنین چیزی کاربرد باید دارای ویژگی باشد که هم متعین کننده کاربرد درست باشد (کاربردهای درست را از نادرست متمایز کند) و هم بتواند دلیل شخص باشد. این ویژگی چیست؟ مجموعه کاربردهای شخص نمی تواند دلیل او باشد.

با مشاهده کاربردهای گذشته و فعلی شخص نمی توان گفت او باید در کاربردهای آینده نیز این گونه رفتار کند. تنها چیزی که در باره کاربردهای او در آینده می توانیم بگوییم این است که او در آینده نیز این گونه رفتار خواهد کرد. کاربردهای شخص در گذشته دلیل برای الزام به کاربرد در آینده نیست و به همین دلیل کاربرد ویژگی هنجاری نیست.

دباغ می گوید معیار کاربرد درست از نادرست را نمی توان صورت بندی نظری کرد. در واقع از نظر او این معیارها همان کاربرد واژگان توسط کاربران هستند. از نظر او کاربر زبان با مشارکت فعالانه در ایجاد قیود هنجاری نقش دارد. به عبارت دیگر، قیود هنجاری از نظر او «به میزان که کاربران زبان به عمل ورزیدن اشتغال دارند» بروز و ظهور می کنند و از پیش موجود نیستند. در این جا چند نکته وجود دارد. بهتر است به تعاریف دباغ از «بروز و ظهور» و «از پیش موجود» نگاهی بیاندازیم:

«الگوهای زبانی پیشاپیش موجود، ثابت، متجسد و تغییرناپذیرند. تمامی مؤلفه های آنها از پیش مشخص است و رابطه دلالت شناسانه آنها با پدیده ها روشن و خدشه ناپذیر...»

از سوی دیگر، مؤلفه های یک الگوی زبانی بروز و ظهورکننده بسان امواج دریا هستند که بر اثر ورزیدن مدام و کاویدن قلعه هزارتوی زبان، سربرمی آورند.» (بازی ها و معناها، ص ۱۲، پی نوشت ۲۵)

از این تعاریف (و با توجه به دلایلی که در ادامه خواهیم دید) به نظر می رسد که دباغ مسئله عدم تعیین قاعده را - بدان گونه که در استدلال کریبکی بیان می شود و به آن اشاره شد - با چگونگی تعیین مدلول برخی واژگان که ذاتا مبهم هستند درآمیخته است. کریبکی (ص ۸۲) به وضوح می گوید که مسئله اصلی استدلال شکاکانه این نیست که «جمع» مفهوم مبهمی است و کاربردهای آن نامتعین هستند. اما در مقابل برخی از مفاهیم اساساً دارای مجموعه مصادیق مبهم هستند. واژه هایی مثل «بزرگ»، «سبز»، «بلند» دارای ابهام در تعیین مصادیق هستند. در تعیین اینکه چه چیزهایی مصداق «بزرگ» هستند ابهام وجود دارد. اما مفهوم جمع دارای چنین ابهامی نیست. بلکه، کاملاً مشخص است که «جمع» به چه تابعی اشاره می کند. کریبکی حتی در ابتداء بحث نیز به چنین سوء تفاهمی در اشاره می کند و می گوید «شکاک - حداقل در بادی امر - به این شک ندارد که جمع یک تابع واقعی است... و نیز انکار نمی کند که می توانیم در باره این تابع صحبت کنیم.» (ص ۱۲). کریبکی هوشمندانه استدلال شکاکانه را با مثالی در باره «+» آغاز می کند زیرا که هیچ ابهامی در چستی تابع جمع و کاربرد یا نحوه دلالت آن وجود ندارد و بعد از تثبیت نکته اصلی استدلال، آن را به سایر واژه ها نیز تسری می دهد (این را مقایسه کنید با مثالهای دباغ در بحث تعیین معنا که مثالهایی از مفاهیم ذاتاً مبهم مثل «خوب»، «شیر» «بازی» است).

با چنین در آمیختنی، تعجب آور نیست که دباغ برای توضیح ارتباط میان «ورزیدن» و «بروز و ظهور قواعد» (به عنوان پاسخی به استدلال شکاکانه) از مثالی در باره مفهوم «بازی» و تعیین مصادیق آن استفاده کند. البته همانطور که اشاره شد استدلال شکاکانه را برای واژه‌های مبهم مثل «سبز» و «بازی» نیز می‌توان بکار برد. برای واژه «سبز» نیز شکاک می‌گوید چگونه می‌توان گفت که در گذشته از قاعده «سبزی» پیروی نکرده ایم.

اما این مسئله ارتباطی با آن چه دباغ می‌پندارد ندارد. از نظر دباغ مسئله این است که «فهرست خصوصیات سبز ساز، بازی ساز و یا جمع ساز» پیشاپیش مشخص نیست. چنین چیزی- فارغ از درستی و یا نادرستی آن- ارتباطی به مسئله استدلال شکاکانه ندارد. همانطور که گفتیم تعریف جمع به هیچ صورت مبهم نیست (این تابع برای هر زوج اعداد، خروجی مشخصی دارد) و موضوع این نیست که «مولفه‌های جمع ساز» پیشاپیش مشخص نیست بلکه این است که چطور می‌توان گفت آن چه شخص در گذشته هنگامی که از «+» استفاده کرده ارجاع به تابع جمع بوده و نه به تابع جمع. حتی هنگامی که استدلال شکاکانه در باره «سبز» بکار رود نیز موضوع این نخواهد بود که مولفه‌های سبز ساز پیشاپیش مشخص هستند یا نیستند.

و البته نتیجه دیگر عدم تشخیص تفاوت میان استدلال شکاکانه کریپکی و مسئله ابهام در تعیین مصادیق برخی از واژه‌ها این است که دباغ گمان می‌کند «پاسخ شکاکانه» کریپکی به استدلال شکاکانه ذیل مفهوم «شباهت خانوادگی» (گرچه به تعبیر ایشان از نوع «غیر واقع گرایانه!») قرار دارد. (ن. ک: بازی‌ها و معنا‌ها، ص ۵، و پی نوشت ۱۷ و همچنین «کاوشهای فلسفی و مقبوم شهادت خانوادگی» <https://www.radiozamaneh.com/284136>) در رادیو زمانه. او گمان می‌کند که مسئله استدلال شکاکانه همانند مسأله «بازی» است: همانطور که تعریف مشخصی از بازی وجود ندارد تعریف مشخصی از مفهوم جمع هم وجود ندارد. پس از نظر او می‌توان به استدلال شکاکانه همان پاسخی را داد که به تعیین مصادیق بازی داده می‌شود؛ شخص بدون دانستن مولفه‌های به تعبیر ایشان بازی ساز و یا جمع ساز صرفاً با دیدن شباهتها (در جامعه زبانی) موفق به کاربرد می‌شود.

اما نه استدلال شکاکانه مشابه با مسئله تعیین مصادیق «بازی» است و نه پاسخ شکاکانه مشابه با مفهوم شباهت خانوادگی. همان گونه که گفتیم مفهوم جمع دارای ابهام نیست، بر خلاف مفهوم بازی. کریپکی با دقت استدلال شکاکانه را با استفاده از «+» پیش برده است تا مانع بروز چنین سوء تفاهمی شود. فرض کنید آن گونه که دباغ می‌گوید در مورد مفهوم بازی مشکل این است که الگوهای از پیش موجود، وجود ندارند تا مشخص کنند چه پدیده‌هایی بازی هستند. اما در مورد استدلال شکاکانه و تعیین معنای واژگان (بطور مثال «+») مسئله وجود نداشتن چنین الگوهایی نیست بلکه این است که چگونه می‌توان متعین کرد که کاربردهای گذشته کسی که واژه‌ای مثل جمع را بکار برده پیروی از «الگوهای» جمع است و نه الگوهای سمع. توجه و درک دقیق استراتژی کریپکی در پیشبرد استدلال شکاکانه تأیید این نکته است. کریپکی استدلال شکاکانه را به صورت کنکاش در آنچه دباغ «مولفه‌های سازنده» یک مفهوم می‌نامد مطرح نکرده است. او به دقت مسئله را در چهارچوب شرایط اسناد معنا پی ریزی کرده است. گزاره مقابل را در نظر بگیرید: «منظور وحید از بکار بردن «+» جمع است.» پرسش شکاکانه این است: چگونه می‌توان گفت این گزاره صادق است؟ چه ویژگی این گزاره را صادق می‌گرداند؟ پاسخ کریپکی به این پرسش منفی است. هیچ ویژگی وجود ندارد که اسناد معنا را صادق بگرداند. در اینجا باید به نکته مهمی توجه کرد. هنگامی که می‌گوییم ویژگی برای صدق اسناد معنا وجود ندارد، نباید تصور شود که صرفاً با مسئله‌ای معرفت شناختی (اپیستمیک) روبرو هستیم. مسئله این است که یک موجود همه چیز دان نیز نمی‌تواند ویژگی ای برای اسناد معنا بیابد. بنابراین چنین ویژگی اصلاً وجود ندارد.

بنابراین در استدلال شکاکانه، فرض و شروع استدلال این گونه نیست که معنای واژگان ابهام دارد. بلکه استدلال، با چالش اسناد معنا شروع می‌شود و نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که امر مقوم معنا وجود ندارد. نکته اصلی پاسخ شکاکانه کریپکی نیز در همین جا مشخص می‌شود. کریپکی می‌گوید ویژگی ای برای صدق گزاره اسناد معنا وجود ندارد. (استدلال شکاکانه). اما این بدان معنا نیست که هیچ گونه پاسخی برای استدلال شکاکانه وجود ندارد. پاسخ استدلال شکاکانه نیز شکاکانه است: گزاره «منظور وحید از به کار بردن «+» جمع است» اساساً صدق- کذب پذیر نیست. این گزاره تنها دارای شرایط «اظهار پذیری» است. یعنی می‌توان تحت شرایط مشخصی گفت (اظهار کرد) که «منظور وحید از به کار بردن «+» جمع است».

دباغ با آنکه به کلیات استدلال شکاکانه اشاره می‌کند اما آن را بدرستی در نیافته است زیرا که می‌گوید: «در این تلقی، معانی واژگان،» شروط صدق» ندارند بلکه شروط اظهار پذیری قوام بخش پیدایی معانی است» (تأکید از من است. کاوشهای فلسفی و مقبوم شهادت خانوادگی <https://www.radiozamaneh.com/284136>)، رادیو زمانه). اگر شروط اظهار پذیری قوام بخش پیدایی معانی بود، دیگر نمی‌توانستیم آنرا پاسخ شکاکانه بدانیم. نکته پاسخ شکاکانه این است که دیگر نباید درباره «قوامبخشی پیدایی معانی» صحبت کرد. به عبارت دقیقتر، پاسخ شکاکانه پذیرش این واقعیت است که نمی‌توان در باره تعیین (قوام بخشی) معنا چیزی گفت. پاسخ شکاکانه بیانگر یک شیفت از تعیین (صدق/ کذب) اسناد معنا به اظهار پذیر بودن اسناد معنا است. بی معنی است که بگوییم شروط اظهار پذیری قوام بخش پیدایی معانی است زیرا در چهار چوب پاسخ شکاکانه دیگر چیزی به نام «قوام بخشی پیدایی معانی» وجود ندارد بلکه تنها می‌توان از اظهار پذیری اسناد معنا سخن گفت.

با توجه به مواردی که به آنها اشاره شد، نتیجه می‌گیریم که دباغ نه استدلال شکاکانه کریپکی را درست متوجه شده است و نه پاسخ شکاکانه را و نه مسئله تعیین معنا را. بر همین اساس او با ذکر مثال‌هایی از مفاهیمی که ذاتاً دارای ابهام هستند (و یا بگفته او فهرست مولفه‌های آنها گشوده هستند) نتیجه می‌گیرد که کاربرد کاربران، معنا را متعین می‌کند. تعیین معنا به آن شکل که کریپکی آنرا بیان می‌کند با

ابهام در تعاریف مفاهیم متفاوت است. استدلال کربیکی به هیچ صورت مبتنی بر ابهام در تعریف مفاهیم نیست. همچنین استدلال شکاکانه مبتنی بر «مولفه تفسیر» نیز نیست. استدلال شکاکانه را می توان برای فکتی که به تفسیر وابسته نیست -مثل تجربه سمانتیکی- نیز بکار برد.

منابع:

- [1] Kripke, S. Wittgenstein on Rules and Private Language (Oxford: Basil Blackwell, 1982)
- [2] Miller, A. & Saboohi. A "Rule-Following and Consciousness: Old Problem or New?" Acta Analytica (30), 2015, 171-178
- ۳- دباغ، سروش "ویتگنشتاین متأخر، کربیکی و استدلال تبعیت از قاعده" (<https://www.radiozamaneh.com/287943>)، سایت رادیو زمانه
- ۴- دباغ، سروش "کوشهای فلسفی و مفهوم شباهت خانوادگی" (<https://www.radiozamaneh.com/284136>)، سایت رادیو زمانه
- ۵- دباغ، سروش "بازی ها و معنا ها" (<http://www.begin.soroushdabagh.com/index.htm>)، تارنمای رسمی سروش دباغ.

بیشتر بخوانید

سروش دباغ:

- کوش های فلسفی و تلقی آگوستینی از معنا (<https://www.radiozamaneh.com/283035>)
- ویتگنشتاین متأخر، بازی و بازی زبانی (<https://www.radiozamaneh.com/?p=284130>)
- کوش های فلسفی و مفهوم شباهت خانوادگی (<https://www.radiozamaneh.com/284136>)
- کوش های فلسفی و استدلال تبعیت از قاعده (<https://www.radiozamaneh.com/284139>)
- ویتگنشتاین متأخر، کربیکی و استدلال تبعیت از قاعده (<https://www.radiozamaneh.com/287943>)
- کوش های فلسفی و استدلال علیه زبان خصوصی (<https://www.radiozamaneh.com/287947>)
- ویتگنشتاین و فلسفه ورزی (<https://www.radiozamaneh.com/291293>)

([email#](#)) ([print#](#)) ([balatarin#](#)) ([google plus#](#)) ([twitter#](#)) ([facebook#](#))
<https://www.addtoany.com/share?url=https%3A%2F%2Fwww.radiozamaneh.com%2F321571&title=%D9%88%DB%8C%D8%AA%DA%AF%D9%86%D8%B4%D8%AA%D8%A7%DB%8C%D9%86%D8%8C%20%D9%85%D8%B9%D9%86%D8%A7%20%D9%88%20%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%AF%D9%84%D8%A7%D9%84%20%D8%AA%D8%A8%D8%B9%DB%20%D9%88%20%D8%A7%D8%B2%20%D9%82%D8%A7%D8%B9%D8%AF%D9%87>

<https://play.google.com/store/apps/details?>



([id=com.radiozamaneh.rs](https://www.radiozamaneh.com))